

# درس گفتار تأثیر دین در منش آدمی، جلسه چهارم

استاد مصطفی ملکیان ، ۷۱-۱۳۷۰

در جلسه گذشته سخن در این باب بود که یکی از آثاری که دین بر منش آدمی می‌گذارد یا می‌تواند بگذارد، این است که دین می‌تواند ترس از مرگ را در ما تخفیف دهد یا حتی به‌طور کلی زایل کند. چگونه دین این کار را انجام می‌دهد؟

## مرگ بیرون رفتن از کل عالم هستی نیست

دین از راه‌های مختلفی این کار را انجام می‌دهد، راه اولش که در جلسات اسبق گفته شد، این بود که دین به ما القاء می‌کند ترس از مرگ را به این سبب دارید که مرگ را بیرون رفتن از جهان هستی می‌دانید؛ اما فی الواقع مرگ بیرون رفتن از جهان هستی نیست؛ بلکه بیرون رفتن از جهان دنیاست.

به تعبیر دیگر گمان می‌کنید وقتی می‌میرید از عالم وجود بیرون می‌روید؛ ولی نمی‌دانید که از عالم وجود بیرون نمی‌روید؛ بلکه فقط از یکی از ساحت‌های عالم وجود بیرون می‌روید و معنایش این است که به ساحت دیگری از عالم وجود وارد می‌شوید.

---

<sup>۱</sup> .ویراستار: سرکار خانم راضیه زینلی، دانشجوی دکترای فلسفه

آن کسی از مرگ می ترسد که گمان می کند مرگ به معنای بیرون رفتن از همهٔ ساحت‌ها، قلمروها و عرصه‌های وجود است؛ اما اگر کسی بداند که مرگ بیرون رفتن از یک عرصه از عرصات وجود است و انتقال به عرصهٔ دیگری است، این خود سبب می شود از مرگ کم تر بهراسیم؛ چون آن چیزی که ما را به ترس از مرگ وامی داشت، یکی از علل عمده‌اش این بود که گمان می کردیم صفر می شویم. به ما القاء می کند صفر نمی شویم.

### ارائه برخی آرمان‌ها و ارزش‌ها توسط دین

راه سومی که دین می تواند ترس از مرگ را در ما تخفیف دهد، این است که دین براساس شناختی که از نقاط قوت و ضعف آدمی عرضه می کند می آید یک سلسله ارزش‌ها و آرمان‌ها طرح می کند و بعد آن قدر این ارزش‌ها و آرمان‌ها را در نظر متدین، عظیم و باارزش جلوه می دهد که متدین برای اینکه به آن آرمان‌ها برسد دیگر هر مانع و مزاحمی را ناچیز می گیرد و یکی از آن مانع‌هایی که متدین آن را ناچیز می گیرد، مرگ است.

در مقام این تصویر دوم عرض کردم که نقاط قوت روحی بزرگی داریم. از میان این نقاط قوت روحی بزرگ، چند نمونه را مخصوصاً نام بردم. یکی اینکه طالب علم مطلقیم، طالب قدرت مطلقیم، دیگری طلب عصمت مطلقیم، دیگر آنکه طالب محبوبیت مطلقیم. همهٔ ادیان به ما القاء می کنند که این اموری که شما طالب آنها هستید، از این راه‌های عادی، قابل تحصیل نیستند. اگر بخواهید به دست آورید، چاره‌ای جز این ندارید که به منبعی در جهان هستی که منبع علم مطلق، قدرت مطلق، محبوبیت مطلق و عصمت مطلق است، به او پیوندید، نمی گویم که با آن اتحاد بیاید، لااقل با او اتصال بیاید و حتی کم تر از این لااقل به آن موجود تقرب بجوئید. اگر اتصال یا تقرب به آن موجود پیدا کردید، این چیزهایی را از راه‌های دیگر در طلبش بودید و نمی یافتید، از این راه حاصل می آید؛ البته

آن مقدار حاصل می‌آید که در وسع یک انسان هست و گرنه علم، قدرت، محبوبیت، عصمت مطلق یعنی بی‌نهایت، فقط به خود آن موجود، اختصاص دارد.

## اتصال و تقرب به خدا مکانی نیست

این اتصال و تقرب که صد البته اتصال و تقرب مکانی نیست؛ یعنی هیچ‌وقت در هیچ دینی از کسی نخواسته‌اند که از لحاظ مکانی چهار قدم به خدا نزدیک شود! خدا دارای مکان نیست و روح انسان هم دارای مکان نیست که از او انتظار تقرب مکانی برود. این اتصال و تقربی که در اینجا گفته می‌شود، تشبه به خداست یعنی هرچه شبیه‌تر شدن به خدا. تشبه به خدا از چه راهی حاصل می‌آید؟

## تشبه به خدا

تشبه به خدا از این راه حاصل می‌آید که آن اوامر و نواهی‌ای را که خدا به طریق دین مذهب من و تو - حالا هر دین و هر مذهبی که داریم - رسانده است، کاملاً پذیرا شویم و در مقام عمل کاملاً به آنها ملتزم شویم هرچه را گفته است، انجام دهید انجام دهیم و هرچه را گفته است کنید، نکنیم.

این فرض وقتی حاصل می‌آید که ارتباط انسان با خدا، ارتباط معشوق با عاشق باشد نه ارتباط یک نوکر یا برده یا بنده در مقابل ارباب یا سرور با خدایگان خودش دارد، این ارتباطها آن کار از شان بر نمی‌آید و از آنها ساخته نیست.

## اقسام ارتباط با خدا

انسان با خدا می‌تواند ۳ قسم ارتباط داشته باشد:

۱- ارتباط برده و خدایگان خود؛

۲- ارتباط بنده و سرور خود (به تعبیر متداول تری ارتباط نوکر و ارباب خودش)؛

۳- ارتباط محب و محبوب، عاشق و معشوق

نکته‌ای را در اینجا باید به آن توجه داشت و آن این است که بر وفق همه آنچه که ادیان گفته‌اند، عشق از سوی خدا، به انسان حاصل است. آن چیزی که حاصل نیست عشق از سوی انسان به خداست. تمامی ادیان گفته‌اند خدا انسان را دوست می‌دارد، خدا عاشق انسان است و محب انسان است، این واقعیتی نیست که ما در صدد آن هستیم؛ بلکه ارتباط از آن طرف را می‌خواهیم تصحیح کنیم.

شکی نیست که خدا عاشق انسان است. قرآن مجید نیز می‌فرماید: یحبهم و یحبونه: ابتدا خدا انسان‌ها را دوست می‌دارد، آن‌گاه انسان‌ها به دوستی خدا برمی‌خیزند.

### چه زمانی عشق ما به خدا حاصل می‌آید؟

آنچه محل بحث است، این می‌باشد که چه زمانی عشق ما به خدا حاصل می‌آید؟

آن چیزی که در باب تشبه به خدا تحت این عنوان می‌گفتیم که تشبه به خدا از راه عمل به اوامر و نواهی او حاصل می‌شود، اگر به اوامر و نواهی خدا آن‌گونه عمل کنیم که یک نوکر به اوامر و نواهی ارباب خودش عمل می‌کند، تشبه به خدا حاصل نخواهد آمد؛ بلکه برای حاصل آمدن این غرض باید ارتباط از مقوله عاشق و معشوق باشد؛ یعنی ارتباطی که نسبت به خدا احساس عشق کنیم و طبعاً احساس می‌کنیم که هرچه خدا می‌گوید بکنید و نکنید

راهنمونی‌هایی است که یک عاشق به معشوق خودش می‌کند و یک معشوق به عاشق خودش می‌کند، متقابلاً است و فرق ندارد.

### **ارتباط انسان با خدا باید براساس مهر باشد**

ارتباط انسان با خدا می‌تواند از سر ترس یا از سر مهر باشد. معمولاً چه بسا بسیاری از مؤمنان ارتباطشان با خدا از سر ترس است؛ یعنی چون از خدا می‌ترسند، از او اطاعت می‌کنند. درست مثل نوکر که فقط به دلیل اینکه از ارباب خودش می‌ترسد، از او فرمانبرداری می‌کند. اینکه ارتباط انسان با خدا را ترس تنظیم کند، امر مطلوبی نیست. ارتباط انسان با خدا می‌باید براساس مهر باشد؛ یعنی آن‌چنان که پیامبر خود داشتند و عرفا خودشان دارند: ذکر چند نکته از آن جمله نکته‌ای را که به دین اسلام نیز مربوط می‌شود، لازم می‌دانم:

۱. ممکن است سؤال کنید که شما می‌گویید ما باید به خدا مهر بورزیم نه اینکه از او بترسیم، با اینکه در قرآن و روایات ما به‌وفور آمده است که از خدا باید ترسید. چگونه این دو را با هم جمع می‌کنید و چگونه رحجان یکی را بر دیگری اثبات می‌نمایید، برخلاف آن چیزی که ظاهر آیات و روایات القاء می‌کنند؟

### **خدای ادیان، عادل است**

در جواب عرض می‌کنیم خدایی که ادیان و مذاهب از جمله دین اسلام، دم از ترس آن می‌زنند، خدای است که عادل است، همان خدایی را که می‌گویند از آن باید ترسید، خدایی است که قبلش آن را وصف کرده‌اند به اینکه کمال عدالت را دارد. آمده است که مردم در قیامت می‌گویند:

**یا ویلتنا مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها**

این دیگر چه قسم کتابی است، هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است؛ مگر اینکه آنرا ثبت و ضبط گردانده است.

این جمله که در قرآن مجید آمده است، مطلقاً به این معنا نباید گرفته شود که یک کتابی یا دفترچه‌ای است که به دست انسان‌ها می‌دهند و می‌گویند این نامه عمل توست. این یک بیان مجازی، کنایی از عدالت خدا است. وقتی این آیه شریفه گفته می‌شود؛ یعنی شما با خدای بسیار عادل سروکار دارید، خدایی که ذره‌ای چیز را فراموش نمی‌کند، نه خوبی و نه بدی را.

به وفور بر این آیات در سایر کتب دینی و مذهبی نیز برمی‌خوریم که فرضاً این آیه شریفه:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ؛ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

اگر کسی به اندازه سنگینی یک گرد، نیکی کند، آن نیکی را خواهد دید و اگر به اندازه سنگینی یک غبار، بدی کند، آن بدی را خواهد دید. این آیه شریفه دقیقاً بیانی کنایی است از اینکه خدا عادل است و خدا عادل است، یعنی خداوند ۳ واقعیت را فراموش نخواهد کرد:

۱. سرمایه‌های نخستینی که به من و تو داده است و با آن سرمایه‌ها ما را وارد عرصه دنیا کرده است، آن سرمایه‌های نخستین، کاملاً ملحوظ اوست. یعنی اگر مجموعه سرمایه‌هایی که به انسان داده شده است و با آن سرمایه‌ها او را به دنیا فرستاده‌اند، ثلث مجموع سرمایه‌هایی است که به آن سرمایه‌ها انسان را به دنیا فرستاده‌اند، این ثلث بودن هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. چنین نیست که فراموش کنند و X با سرمایه ۱۰ به دنیا آمده است و Y به سرمایه ۲۰ به دنیا آمده است و C با سرمایه ۵۰ به دنیا آمده است.

## ذکر تمثیلی در باب عدالت

تمثیلی که اینجا عرض خواهم کرد، تأکید بر مطالبی است که بسیار واضح و روشن است و از یک نظر از نگاه مبلغان دینی ما و روحانیون ما، خیلی مورد غفلت قرار می‌گیرد و گرنه هر کس به عقل سلیم خودش رجوع کند، معنا را ادراک می‌کند؛ اما چون معمولاً در مقام وعظ و تبلیغ دینی فراموش می‌کنند، آهسته آهسته سبب می‌شود که بعضی از ما را گستاخ، بعضی دیگرمان را افسرده و دارای احساس گناهی به دست خودشان می‌کنند. از این نظر مثال می‌زنم.

## فراموش نکردن سرمایه اولیه

اینکه سرمایه‌های اولیه را فراموش نمی‌کنند. فرض کنید پدری دو فرزند داشته باشد به نام حسن و حسین. به حسن هزار تومان سرمایه اولیه بدهد و بگوید برو در بازار با این سرمایه، تجارت بکن و وارد کسب و کار بشود. به حسین هم صد تومان سرمایه بدهد و بگوید هر دوی شما را با این سرمایه‌هایی که داده‌ام، فرضاً به مدت یک سال یا دو سال یا ۵ سال به هر حال به مدت معینی به بازار بروید و داد و ستد کنید و بعد از آن مدت بیاید مزدتان را از من بگیرید. فرض کنید که این دو بعد از چند سال برگشتند. پدر وقتی می‌خواهد به حسن و حسین مزد بدهد، آیا می‌تواند بگوید که حسن من به تو روز اول ۱۰ برابر حسین سرمایه داده بودم، بنابراین حالا هم که می‌خواهم مزد بدهم به تو ۱۰ برابر حسین مزد می‌دهم؛ چون به تو سرمایه اولیه ۱۰ برابر داده بودم؟ آیا این عادلانه است؟ این طبعاً عادلانه نیست، چون حسین می‌تواند این اعتراض را بکند که می‌خواستی روز اول به من هم هزار تومان سرمایه بدهی،

خودتان به من  $\frac{1}{10}$  سرمایه نسبت به برادرم دادی و بنابراین الان نمی‌توانید حق‌العملی که می‌خواهید به ما بدهید بر

آن سرمایه اولیه متوقف کنید؛ پس پدر اگر بخواهد سرمایه اولیه را در نظر بگیرد، ظلم کرده است.

راه دومی نیز متصور است و آن اینکه بگوید حسن با این هزار تومان که به تو داده‌ام چقدر با آن سود آورده‌ای؟

فرضاً حسن بگوید ۳۰۰ تومان سود آورده‌ام و الان هزار و سیصد تومان به شما برمی‌گردانم، حسین بگوید ۵۰ تومان

سود آورده‌ام و صد و پنجاه تومان به شما برمی‌گردانم.

حالا پدر بگوید حسن ۳۰۰ تومان سود آورد و حسین ۵۰ تومان، حسن ۶ برابر حسین سود آورده است، پس ۶ برابر

به او دستمزد می‌دهم. این عادلانه است؟ به نظر می‌آید این نیز عادلانه نیست. به سود هم مطلقاً نمی‌توان نظر کرد.

این پدر اگر بخواهد دستمزد عادلانه بر پسرانش بدهد، چه باید بکند؟ باید بگوید این ۳۰۰ را به ۱۰۰۰ می‌سنجیم و

این ۵۰ را به ۱۰۰ ۳۰۰ به هزار،  $\frac{3}{10}$  می‌شود و ۵۰ به صد،  $\frac{1}{100}$  می‌شود باید به این نسبت به آنها دستمزد بدهد.

اگر به حسن پانصد تومان دستمزد داد، باید به حسین مبلغی بدهد که نسبت میان پانصد آن مبلغ  $\times$  ارتباط میان  $\frac{3}{10}$  و

$\frac{1}{2}$  باشد و در این صورت این کار عادلانه است.

سرمایه سود هیچ کدام را نمی‌توان در نظر گرفت؛ بلکه نسبت سود به سرمایه را باید در نظر گرفت و نسبت سود به

سرمایه، همان چیزی است که به آن کار می‌گوییم. درصد سود به سرمایه، میزان کار است.

اینکه قرآن می‌فرماید: لیس للانسان الا ما سعی: هر انسانی فقط کار خودش را مالک است.

مثالی که زدم مثال خیلی مادی و کمی بود. سرمایه‌هایی که خدا به من و شما می‌دهد و با آن سرمایه‌ها ما را به دنیا

می‌فرستد، این قدر مادی نیست و در واقع آمیخته‌ای از سرمایه‌های مادی و معنوی بر روی هم است.



## انسان‌ها در خلقتشان متفاوت از یکدیگرند

هر یک از ما را که به دنیا فرستاده‌اند، یک ضریب هوشی متفاوت از یکدیگر به ما داده‌اند، یک قوت و حافظه و استعداد کاری متفاوت با یکدیگر به ما داده‌اند، سرعت انتقالی، قوت جسمانی متفاوت با یکدیگر داده‌اند. ما را در محیط‌های مختلفی به دنیا آورده‌اند: یکی را در خانواده فقیر و دیگری در خانواده ثروتمندی به دنیا آمده است. دیگری از پدر و مادر پست فرومایه خسیسی به دنیا آمده است و این‌ها در فرد بسیار اثر می‌گذارد. بر یکی حوادث و آفات طبیعی فراوانی عارض شده است و بر دیگری آفات طبیعی، عارض نشده یا کم‌تر عارض شده. یکی اساساً ساختمان بدنی دارد که دائماً مریض است، عضویش خوب می‌شود عضو دیگرش به درد می‌آید و دیگری خیلی سالم است. یکی کم اشتهاست و دیگری پر اشتها تر است و قس علی‌هذا.

این‌ها مجموعه سرمایه‌هایی است که به ما داده‌اند و ما را فرستاده‌اند و اعم از سرمایه‌های مادی و معنوی است و خیلی هم متکثر است و علاوه بر متکثر بودنش، متنوع نیز هست.

اول نکته‌ای که درباره عدالت خدا وجود دارد، این است که عدالت خدا، هیچ‌گاه سرمایه اولیه را فراموش نمی‌کند؛ بنابراین فی‌المثل اگر کسی باشد که با صد سرمایه به دنیا آمده است و دیگری به هزار سرمایه، اگر بخواهند از دیدگاه خدا یک درجه از تقرب را داشته باشند، این درجه از تقرب به این حاصل می‌آید که کسی که با سرمایه ۱۰۰ وارد دنیا شده است، اگر سود ۲۰ آورد، آن کسی که با سرمایه ۱۰۰ وارد شده است، باید دقیقاً سود ۲۰۰ بیاورد تا ۲۰ به ۱۰۰ مساوی ۲۰۰ به ۱۰۰۰ بشود و یک درجه از استكمال معنوی حاصل بیاید.

**استكمال آدمی، فقط در سایه افعال اختیارش حاصل می‌شود**

اینکه بارها گفته‌اند استکمال آدمی، فقط در سایهٔ افعال اختیارش حاصل می‌شود، به همین معناست. آن سرمایه‌ها اختیاری ما نیست. در اختیار ما نبوده که از چه پدر یا مادری به دنیا بیاییم، در اختیار ما نبوده که در چه محیطی بزرگ بشویم. آن چیزی که استکمال معنوی را برای ما حاصل می‌کند، افعال اختیاری ماست، یعنی سودهایی که ما در زمینهٔ سرمایه‌های اولیه فراهم می‌آوریم. ما از تمام سرمایه‌های اولیه با تمام نقاط قوت و ضعف آن، یک سودی حاصل می‌کنیم و شخص دیگری هم سود دیگری حاصل می‌کند. این سودها بسته به اینکه چه نسبتی داشته باشند، با سرمایهٔ اولیه، آن است که استکمال را حاصل می‌کند. هر کاری را که با کمال اختیار و آزادی می‌کنید، آن است که یا شما را سیر قهقهه‌رایی می‌دهد یا سیر صعودی می‌دهد. اینکه من هبوط یا عروج کنم، کاملاً در گرو این است که افعال اختیاریم را چگونه سامان بدهم.

خواهید گفت افعال اختیاری ما، بسیار محدود است، محدودیت و عدم محدودیت را کاری ندارم و محدودهٔ افعال اختیاری را تعیین نکردم؛ اما می‌گویم محدودهٔ افعال اختیاری کم یا بیش باشد، بالاخره از همان محدوده است که استکمال پیدا می‌کنیم یا روبه نقصان می‌رویم.

نمی‌شود در مورد انسان‌ها حکم کرد که تا چه حد مختارند و تا چه حد بی‌اختیارند. اینکه تا چه حد مختاریم، تحقیقش کار بسیار دشواری است. اولین مظهر عدالت الهی، این است که خدا به این واقعیت که سرمایهٔ اولیهٔ هر کسی چه بوده است را کاملاً در حساب می‌گیرد. مظهر دوم عدالت الهی، این است که خدای متعال هیچ بدی و هیچ خوبی‌ای را فراموش نمی‌کند. بنابراین کوچک‌ترین کار خوب یا کار بد، فراموش‌شدنی نیست. باز این هم تعلیم دین اسلام نیست، همهٔ ادیان این مسئله را دارند منتهی تعبیر ادیان متفاوت است؛ بعضی از ادیان می‌گویند

خداست که فراموش نمی‌کند ذره‌ای خوبی و بدی را بعضی از ادیان می‌گویند روح جهان است و بعضی دیگر می‌گویند دستگاه طبیعت است.

## خوبی و بدی مطلقاً فراموش‌شدنی نیست

هر تعبیری که به کار ببرند، مراد این است که خوبی و بدی، مطلقاً فراموش‌شدنی نیست. یعنی نظام هستی یک نظام، نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها بی‌اعتنا نیست. چنان نظامی نیست که برای آن خوبی و بدی، هیچ تفاوتی نکند.

نظام عالم کاملاً حساسیت دارد؛ یعنی کل نظام هستی، در انتظار نشسته است که تو چه می‌کنی، اگر کار خوبی کردید، به همان مقدار کار خوب عکس‌العمل نشان می‌دهد، اگر هم کار بدی کردید، به همان مقدار عکس‌العمل نشان می‌دهد.

نظام جهان، هوشیار است، می‌بیند و می‌شنود. مثل یک جهاد در عرف متعارف ما نیست که پیش یک جهاد نه خجالت می‌کشیم نه احساس پشیمانی می‌کنیم؛ چرا که آن اصلاً نمی‌بیند که ما داریم چه می‌کنیم.

کل نظام هستی یک نظام شنواست، علاوه بر این کاملاً هم عکس‌العمل نشان می‌دهد. این آن چیزی است که گفته می‌شود، جهان دارای نظام اخلاقی است؛ یعنی جهان نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها بی‌اعتنا نیست، کاملاً برای جهان فرق می‌کند که تو داری چه می‌کنی، چه می‌گویی، به کجا نگاه می‌کنی، برای چه سکوت می‌کنی، برای چه سخن می‌گویی. غمت، شادیت برای چیست؟

ممکن است یک نکته به ذهن بیاید و آن اینکه پس در بعضی از ادیان آمده است از جمله در اسلام - که بدی ها به همان اندازه پاسخ داده می شود اما خوبی ها مضاعف می شوند (۱۰ برابر ۷ برابر ۷۰ برابر) اینکه می گویند جهان نسبت به خوبی ها و بدی ها حساس است، آیا منافات ندارد با اینکه می گوید ولی خوبی ها را بیشتر جواب می دهد؟

فی الواقع این هیچ منافاتی ندارد. نظام جهان مستعد برای رشد خوبی هاست. بدی را فراموش نمی کند، ولی آن را رشد نمی دهد؛ اما خوبی ها رشد می کنند و چون رشد می کنند، هر خوبی که بکنید چندین برابرش به شما باز می گردد.

به تعبیری که در بعضی از ادیان شرقی به کار رفته است، جهان کشتزار مناسبی برای خوبی هاست، برای بدی ها آن قدر هست که فقط بدی ها را نمی گنداند، فاسدش نمی کند، فقط حفظش می کند، ولی رشدش نمی دهد.

### مظهر سوم عدالت الهی

مظهر سوم عدالت الهی، این است که عکس العمل خوبی ها و بدی ها، جز به عامل بر نمی گردد. کسی گمان نکند که کار خوب پدر یا کار بد مادری بالمآل به دیگری باز می گردد: لاتذروا زره وزر اخری: هیچ کسی بار دیگری را بر دوش نمی کشد.

### هر کس باید بار خودش را بر دوش بگیرد

از آن طرف هم تصریح می شود. لهما کسبت و علیها ما اکتسبت: هر کاری خوبی که می کنید، سودش در جیب خودتان رفته است و هر کار بدی که می کنید، زیانش از جیب شما برداشته می شود. هر چه کسب کنید برای خودتان است و هر چه کسب می کنید، فقط بر خودتان است.

اینکه چه چیزی برای من است و چه چیزی بر من است، در اعمال اختیاری خود من است که بعضی از این اعمال اختیاری من برای من هستند و بعضی دیگر بر من هستند. بعضی به من سود می‌رسانند و بعضی دیگر به من زیان می‌رسانند. سه شاخه عمده عدالت الهی همین بود که گفته شد.

### **ترسیدن از خدای عادل به چه معناست؟**

وقتی خدا به این معنی عادل است، اگر گفتند از خدایی که تا این حد عادل است، باید ترسید، ترسیدن از موجودی تا این حد عادل، تحلیلش چیست؟

مثالی می‌زنم: فرض کنید معلمی داشته باشید که این معلم به معنای واقع کلمه، عدالت را اجرا می‌کند. به اندازه ذره‌ای نمره کم‌تر به کسی نمی‌دهد یا نمره بیشتر نمی‌دهد. در مورد همه به یکسان سخت‌گیری می‌کند و اگر آسان بگیرد، بر همه به‌طور تساوی آسان می‌گیرد و سایر خصوصیات دیگر که در یک همچنین معلمی تحقق داشته باشد و مظهر تمام عدالت باشد. اگر کسی گفت از معلمی که تا این حد عادل است بترسید، وقتی می‌گوید بترسید، یعنی از چه بترسید؟ چنین موجودی مگر ترس دارد؟ انسان از موجودی می‌ترسد که ظالمانه او را در چنگال بفشارد و تحت آسیب و آزار قرار دهد اما موجودی که تا این حد عادل است که اندکی بلکه حتی فرزند خودش و سایر دانشجویان، پیش چشمش یکسانند و فرقی نمی‌گذارد، آن وقت به دانشجویان گفته شود که از این معلم بترسید؟

### **ترسیدن از موجود عادل، یعنی ترسیدن از عمل خود**

ترسیدن از موجودی تا این حد عادل؛ در واقع یعنی ترسیدن از عمل خود؛ چون عادل است کوچک‌ترین خطایی کنید، مؤخذه می‌کند و بنابراین اگر می‌گویند بترسید؛ یعنی از عمل و کرده خودتان بترسید، چون اگر عادل نبود، ممکن بود خطایی کنید و آن وقت او غمض عین کند یا کار خطا نکرده شما را اذیت کند.

موجودی تا این حد عادل، اقتضاء می‌کند که کارهای بد را مطلقاً فراموش نکند و بترسید یعنی از عمل بد خودتان بترسید.

دانشجو در مواجهه با یک همچنان معلمی، از تنبلی خودش می‌ترسد، چون می‌داند که تنبلی کردن و نمره خوب گرفتن از این معلم، یک امر ناسازگار است.

### مگر عمل ما ترس دارد و آیا انسان باید از عمل خودش بترسد؟

اعمال دو دسته‌اند: اعمال خوب - اعمال بد

اگر می‌گویند بترسید؛ یعنی از اعمال بد خودتان بترسید و عمل بد، همان عملی است که در دین به آن، گناه می‌گویند.

لذا از خدا ترسیدن به معنای از گناه ترسیدن است. حضرت علی بن ابیطالب در اواخر نهج البلاغه می‌فرمایند:

اوصیکم بخمس لوصبر هم اليها اباط الابل لكانت الذلک اهلا: یاران من به ۵ چیزی شما را سفارش می‌کنم که اگر برای وصول به این ۵ چیز تمام عمر را رنج سفر بر خود هموار کنید، می‌ارزد. لایرجون احد متکم لاربه و لا یخافن الاذنبه و لا یسحین احد منکم اذا اسئل عما الا یعلم ان یقول لا اعلم و لا یسحین احدا ذالم یعلم الشی ان یتعلمه و علیکم بالصبر فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد و لاخیر فی جسد لاراس معه و لا فی ایمان لا صبرمعه.

اول اینکه هیچ یک از شما، به هیچ موجودی، امید نداشته باشد، مگر به خدا، هیچ کدام از شما از هیچ موجودی نترسد، مگر از گناه خودش. هیچ کدام از شما شرم نکنند، اگر چیزی را از او پرسیدند که جوابش را بلد نیست، بگویند نمی دانم. (حق و باطل را به هم درنیاویزید، خودتان را گمراه کرده اید، دیگران را نیز به دست خودتان گمراه می کنید و از آن طرف هم دائماً نگویند بلد نیستم تا می گویند بلد نیستیم، حداقل بروید پرسید)، هیچ کدام از شما شرم نوزد از چیزی که بلد نیست، برود پرسد. بگویند من بلد نیستم یا بگیرد، همه تان صبر بورزید، به خاطر اینکه نسبت صبر به ایمان، مثل نسبت سر به بدن است (اگر یک بدنی سر نداشته باشد، سودی نخواهد داشت اگر ایمانی صبر همراهش نباشد سودی نخواهد داشت).

هیچ کدام از شما از هیچ موجودی نترسد مگر گناه خودش، چون هیچ موجودی نمی تواند به شما ضرر برساند، مگر گناه شما. دیگران هم اگر قصد داشته باشند، قدرت ندارند.

قرآن به ما تأکید می کند که شما انسانها با خدا مواجهید و با سایر موجودات، خدا که قدرتمند است، هیچ گاه قصد ضرر زدن به شماها را ندارد. سایر موجودات هم که احتمال دارد قصد ضرر زدن به شما را داشته باشند، آنها هم قدرت ضرر زدن را ندارند. لذا نه از ناحیه خدا و نه از ناحیه سایر موجودات، هرگز زبانی متوجه شما نیست. تنها زبانی که متوجه شماست، از ناحیه گناهان خودتان است فقط از این بترسید که این می تواند شما را خاکستر نشین کند، تنها چیزی که می تواند پشت شما را بر زمین بزند، گناهان شماست.

نزدیک به ۴۰ موضع نهج البلاغه این معنا تأکید شده است که ترس از خدا چیزی جز به معنای ترس از گناه نیست. انسان در مواجهه با هر موجود عادل باید حساب کار خودش را بکند، بفهمد این موجود عادل همه چیز او را به حساب می‌گیرد.

به همین دلیل است که آنچه در قرآن تحت عنوان تقوی الله، اتقوا الله، خوف و خشیت از خدا آمده است، هیچ‌یک به معنای ترس از یک موجود هولناک نیست.

### هیبت، به وحشت کردن از موجود ترسناک ربطی ندارد

نکته‌ای را در باب یک نوع ترس دیگر که به آن هیبت می‌گویند، عرض می‌کنم. این نوع ترس، به موجود ترسناک ربطی ندارد. هر شی‌ای را که با آن مواجه شوید، هرچه بیشتر عظمت در آن احساس کنید، آهسته‌آهسته شما را هیبتی فرا می‌گیرد. فرض کنید در قطاری هستید و در حال مسافرتید، فردی بغل دست شما نشسته است و در حال خواندن کتاب یا روزنامه هستید و آن شخص نیز گاه‌گاهی نگاهی به کتاب و روزنامه شما می‌اندازد و شما هم از سر بی‌اعتنایی به او التفاتی نمی‌کنید، کم‌کم دهن باز می‌کند و یک سؤالی از شما می‌کند و در گفتگو با شما باز می‌کند. یواش یواش احساس می‌کنید معلومات او آن قدر هم کم نیست که به او بی‌اعتنایی می‌کردید، در حد شما هست می‌توانید با یکدیگر هم سخن شوید. باز آهسته‌آهسته در می‌یابید که از این حد هم فراتر است، باز یک مقدار که جلوتر می‌روید می‌بینید از حد اساتید شما هم فراتر است، هرچه احساس عظمت نسبت به این موجود کنار



خودتان بکنید، آهسته آهسته یک نوع هیبتی<sup>۲</sup> شما را فرا می‌گیرد. هیبت به این معنا نیست که از او می‌ترسید که نکند یک وقت کاری به شما بکند، هیچ ترسی وجود ندارد.

اینجا با یک نوع انسانی خود را مواجه می‌بینیم که خیلی هم بی‌آزار، مؤمن متین آرامی است و می‌دانیم از ناحیه هیچ امری نباید از او متوحش باشیم. اما به آن لحظات اولیه دیگر فرق می‌کنیم و یک نوع هیبتی نسبت به او احساس می‌کنیم.

این هیبت چیزی است که عرفا نسبت به خدا احساس می‌کنند، عرفا در هنگام مواجهه‌های شهودی که با خداوند تبارک و تعالی دارند، یک همچین هیبتی را احساس می‌کنند. این چیزی نیست که مورد انکار باشد؛ ولی مطلقاً به معنای ترس از یک موجود وحشت‌زا نیست.

### **فقط علما هستند که از خدا خشیت دارند**

این آن چیزی است که در قرآن نیز آمده است: انما یخشی الله من عباده العلماء: فقط علما هستند که از خدا خشیت دارند.

این خشیت غیر از آن ترسی است که انسان از یک موجود وحشت‌زا دارد. خشیت یعنی احساس مضاعفی که یک انسان، نسبت به یک چیز دیگر پیدا می‌کند، یکی حقارت در برابر آن موجود، به وجهی از جوه در برابرش حقیر و کوچکنند، در عین حال محبت خودتان را به او دارید. اگر این دو حالت که حقارت و محبت با هم – توأمان نسبت

---

<sup>۲</sup> Reverence

به یک موجود دیگر احساس کردید، شما را خشیت فرا می گیرد و این همان چیزی است که به آن، هیبت می گویند.

اما از اینکه بگذریم، هیچ جا خدا را به عنوان موجودی که هم چنان که باید از یک امر هول انگیز بترسید، باید از او ترسید، همچنین چیزی سراغ نداریم.

ارتباطی که سبب می شود، تشبه به خدا پیدا کنیم، ارتباط عمل مطابق با اوامر و نواهی است. منتهی به شرط آنکه انگیزه آن ترس نباشد؛ بلکه مهر باشد.

### **از کجا در یابیم ارتباط ما با خدا، بر اساس ترس است یا بر اساس مهر؟**

در جواب این سؤال باید گفت که برای خود شخص عامل، کاملاً معلوم است و دیگر به استدلال نیازی ندارد؛ اما برای شخص ناظر، با ۳ علامت شناخته می شود. به عبارتی دیگر چه قرنيه و اماره ای در دست است که ما با توسل به آن قرنيه و اماره، ارتباطات مهر آمیز را از ارتباطات آمیخته با ترس، بتوانیم از همدیگر تفکیک کنیم؟

### **ارائه سه علامت یا نشانه**

این قرنيه ای که عرض می کنیم: این ۳ اماره در ارتباط میان انسان و خدا قابل طرح است و در ارتباط میان انسان با انسان دیگری نیز قابل طرح است، یعنی در ارتباط یک انسان با انسانی دیگر می شود. از این ۳ قرنيه کمک گرفت و فهمید کجا ارتباط از سر ترس و کجا از سر مهر است.

### **علامت اول**

علامت اولی که وجود دارد، این است که آیا وقتی خطاب امر یا نهی متوجه شخص مأمور یا نهی می‌شود، از این خطاب امر یا نهی، شخص مأمور یا نهی لذت می‌برد یا نه؟

مثالی که بعضی از عرفای مسلمان ما زده‌اند و خیلی مثال‌گویایی است، این است که فرض کنید یک اربابی دو تا نوکر داشته باشد، مثلاً به نام حسن و حسین که گوشهٔ منزل او ایستاده‌اند. اگر ارباب فریاد کند که حسن، اینکه واقعاً خوشحال می‌شود، حسین است و آنکه بدحال می‌شود حسن است و اگر حسین را صدا بزند، حسن خوشحال می‌شود.

در چنین مواردی چون ارتباط براساس مهر نیست؛ بلکه براساس ترس است، اگر یکی را صدا بزنند، دیگری خوشحال می‌شود. مثال را بدین گونه عوض می‌کنیم که حسن و حسین عاشق کسی باشند، درواقع عاشقِ معشوق واحدی باشند، اگر معشوق صدا زد حسن! حسن است که خوشحال می‌شود و حسین است که در نهایت پژمردگی و افسردگی فرو می‌رود! و اگر حسین را صدا زد، حسین است که خوشحال می‌شود.

این به خاطر این است که وقتی ارتباط کسی با کسی از سر مهر باشد، از اینکه امری یا نهی‌ای محبوب به او بکند، او لذت می‌برد و بنابراین هیچ‌وقت نمی‌گوید که باز یک‌دفعه دیگر سراغمان آمد!

اولین علامت افرادی که خدا را عاشقانه اطاعت می‌کنند و کسانی که عاشقانه خدا را عبادت نمی‌کنند؛ بلکه از سر ترس عبادت می‌کنند، این است که دستهٔ اول هرگاه خداوند خطابی می‌کند که چنین بکنید یا چنان نکنید، احساس کمال رضا و خوشنودی می‌کنند؛ برعکس کسانی که خدا را از سر ترس می‌پرستند تا امر و نهی زیادی می‌شود و تعلق امر و نهی صورت می‌گیرد، حالت ناراحتی و ناآرامی و حتی عدم موافقت درونی همراه با قبول بیرونی است.

به همین دلیل است کسانی که عاشقانه کسی دیگر را دوست می‌دارند، خدا یا هر موجودی دیگر - دائماً از او می‌خواهند که امر یا نهی‌ای به او بکنند، نه اینکه هرچه امرها نهی‌ها کم‌تر است خوشنودترند. کسانی که عاشق خدا هستند، حالتشان با انسان‌های دیگری که از امر و نهی خدا، خوشنود نیستند، این فرق را دارد که عاشقان خدا دائماً از خدا طلب امر و نهی می‌کنند.

## علامت دوم

قرینه و اماره دومی که بر این معنا وجود دارد، این است که کسی که از سر مهر اطاعت می‌کند، هیچ‌گاه پشیمان نمی‌شود؛ اما کسانی که از سر ترس اطاعت می‌کنند، در حین اطاعت نیز از اطاعت پشیمانند.

اینکه گفته می‌شود یک افسردگی برای کسانی عارض می‌شود، در قبالش یک نوع نشاطی دیگران دارند، این افسردگی و نشاط، علت عمده‌اش همین است. اگر کسی را دوست می‌دارید و به خاطر آنکه دوستش می‌دارید از او اطاعت بکنید، هیچ‌وقت پشیمان نمی‌شوید و اصلاً پشیمانی معنا ندارد. به خاطر اینکه کاری که وقتی می‌کنم همان‌وقت اجرش را دریافت می‌کنم، از این کار کسی پشیمان نمی‌شود، کارهایی که انجام می‌گیرند اجرشان بعداً داده خواهد شد، این‌گونه کارها هستند که گاهی انسان را پشیمان می‌کنند.

وقتی یک محبوبی به محب خود امر می‌کند یا نهی می‌کند، محب پاداش اطاعت کردنش را در حین اطاعت دریافت می‌کند، اصلاً خود اطاعت پاداش اطاعت است؛ به خاطر اینکه خود امر معشوق یا نهی معشوق، یعنی توجه معشوق به عاشق و توجه معشوق به عاشق، مهم‌ترین اجری است که عاشق می‌تواند دریافت کند.

## علامت سوم

ارتباط دوستانه یا مهرآمیز موجودی با موجودی دیگر، اقتضایش این است که هر اطاعتی اجرش به همان زمان تعلق می‌گیرد. علامت سوم این است که در اطاعت‌های مهرآمیز، شخص مطیع منت‌پذیر است، در اطاعت‌های از سر ترس شخص مطیع، منت‌گذار است و این منت‌پذیری و منت‌گذاری خیلی با هم تفاوت دارد.

یک نوکر وقتی یک کاری به او محول می‌شود، ممکن است جرأت نکند به زبان بیاورد و به اربابش بگوید حواستان باشد که این کار را برایتان کردم! به زبان نمی‌آورد ولی در دل این را دارد. یک نوع منت‌گذاری در اطاعت‌های از سر ترس همه‌وقت وجود دارد. حالا این اطاعت از سر ترس از یک دیکتاتور هم بکند، به همین شکل است. از رئیس اداره‌اش هم از سر ترس اطاعت کند، دقیقاً همین صورت است و در تمام اطاعت‌های از سر ترس شخص مطیع یک منتی دارد حالا خواه بر لب آورد یا در دل داشته باشد.

در اطاعت‌های از سر مهر، منت‌پذیری در کار است نه منت‌گذاری. مطیع هیچ‌گاه منت نمی‌گذارد؛ بلکه منت می‌پذیرد. یکی از عرفا گفته بود: ما شیرینی خطاب یا ایها الذین آمنوا را در سورهٔ وجوب روزه آن‌قدر عمیق ادراک می‌کنیم که دیگر تمام تعب روزه برای ما نامحسوس است، چون در اول آیه آمده است:

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تنفقون: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود اینکه ما را خطاب کرده‌اند، این منتی بر دوش ما می‌نهد. این منت دیگر هر تعبی را که در روزه گرفتن باشد، از بین می‌برد. این شیرینی آن‌قدر به کام ما می‌نشیند که دیگر هیچ ناهمواری و رنجی بر ما عارض نمی‌شود.

این حالت را ما نمی‌فهمیم که یعنی چه آن خطاب آیهٔ شریفه در اول آمده است. اینکه رابطه‌اش با خدا رابطهٔ مهرآمیز است این را می‌فهمد؛ یعنی خدا را یک معشوق انسانی تصور می‌کند - دیگر کم‌تر از یک معشوق انسانی

که نیست - که او را صدا کرده باشد، یک معشوق انسانی اگر عاشق را صدا بکند، چقدر لذت بخش است و در واقع او یک همچین لذتی را احساس می کند.

این سخنان، سخنانی نیست که از سر مبالغه یا از سر دیگرفریبی گفته شده باشد.

از این ۳ قرنیه و اماره که بگذریم واقعیت این است که یک ناظر بیگانه نمی تواند بفهمد چه اطاعتی از سر ترس یا از سر مهر است. اینکه مرگ در ادیان و مذاهب به بازی گرفته می شود. و بی قدر می شود و آن ابهت و ترس انگیزی را ندارد، به خاطر این است که کسی که یک همچین ارتباطی برقرار کرد در راه ایجاد این ارتباط هیچ چیزی را جدی نمی گیرد و چون هیچ چیزی را جدی نمی گیرد، هیچ چیزی او را نمی آزارد. هر چه هدف بزرگ تر می شود، در نظر خود هدفگیر - موانع کوچک تر می شود.

مثلاً آن کسی که می گوید وای باید تا فردا صبح بیدار بنشینیم، لذت درس خواندن در نظر او بزرگ نیامده است. آن کسی که لذت مطالعه در نظرش بزرگ است، اصلاً این ها را چیزی نمی گوید.

بنابراین بزرگی و کوچکی موانع یک امر نفسی نیست، یعنی این طور نیست که در خود مانع وجود داشته باشد. خود مانع را نمی توان گفت و بزرگ یا کوچک است که بزرگی و کوچکی مانع را هدف تعیین می کند. هر چه هدف بزرگ تر می شود، موانع کوچک تر می شود و بالعکس بزرگی و کوچکی هدف و مانع رابطه معکوس دارند.

### **چون خدا به نظرشان بزرگ می شود، دیگران به نظرشان کوچک می آیند**

حضرت علی بن ابیطالب در جایی از نهج البلاغه می فرمایند: چون خدا در نظرشان بزرگ می شود، دیگران در نظرشان کوچک می آیند. خود آن هدف تشبه به خداست و آن قدر بزرگ می شود که دیگر مرگ برای او، هیچ

بزرگی ای ندارد. حضرت علی (ع) در جایی دیگر می‌فرمایند: به خدا سوگند فرزند ابی‌طالب بیشتر از مهری که مادر به فرزندش دارد، من به مرگ مهر می‌ورزم.

به خاطر اینکه شخص در نظر گرفته که چیز بزرگی است که باید به آن برسد، برای رسیدن به آن چیز بزرگ، حتی از دروازه مرگ نیز باید گذشت. اگر این جور است، پس مرحبا و خوش به این گذر دروازه می‌گوییم.

تفسیر این سخن را باید در دو جا سراغ بگیرید: یکی در آثار عرفانی خودمان، خصوصاً دو تا از آنها، یکی عین‌القضات همدانی و دیگری مولانا و دومی در آثار اگزسیستانسیالیست‌ها، مخصوصاً در آثار کی‌یر که گور. اگر بتوانید کتاب‌های کر که گور را مطالعه کنید، در آنجا این مطالب به شیوایی هر چه تمام‌تر و با عمق بسی بیشتر آمده است.

تذکر نکته‌ای را به دوستان لازم می‌دانم و آن این است که این امور را به بازی نگیرید، این‌ها واقعیت است، چیزهایی نیست که بتوان آنها را به لهو و لعب گذراند. گاهی هست که در زندگی برای شما تجاربی پیش می‌آید که می‌فهمید بسیاری از این اموری که عرفا می‌گفته‌اند، صدق دارد و آن هم صدق عظیمی دارد. راه سومی نیز وجود دارد که دین می‌تواند ترس از مرگ را در ما کاهش دهد.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»